

بررسی رابطه از خودبیگانگی و منزلت علمی در میان اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد^۱

مسعود حاجی زاده میمندی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۴/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۱/۱۴

چکیده

این پژوهش به بررسی تأثیر از خودبیگانگی بر منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد می‌پردازد و نظریه ملوین سیمن درباره ابعاد بیگانگی اجتماعی به عنوان چهارچوب نظری تحقیق در نظر گرفته شده است که طبق آن پنج جنبه اصلی بیگانگی شامل احساس بی‌معنایی، احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی‌هنجاری و احساس از خودبیگانگی می‌باشد.

روش پژوهش روش پیمایش و تکنیک جمع‌آوری داده‌ها پرسشنامه محقق ساخته بوده است که روایی و اعتبار آن سنجیده شده است. جامعه آماری پژوهش یعنی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد تعداد ۲۹۸ نفر بودند و بر اساس فرمول کوکران ۱۳۵ نفر به عنوان حجم نمونه تعیین گردید و انتخاب افراد در آن به روش تصادفی سیستماتیک انجام شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که متغیرهای احساس بی‌معنایی و مشخصات

۱. این مقاله برگرفته از یک طرح پژوهشی با عنوان آسیب‌شناسی منزلت علمی و اجتماعی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد با حمایت مالی دانشگاه یزد است.

۲. استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد mhadjizadeh@yazduni.ac.ir

حرفه‌ای با منزلت علمی رابطه معنی‌داری ندارند، اما متغیرهای احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی‌هنجاری، احساس بیگانگی اجتماعی (مقیاس بیگانگی کل) و ارزیابی منزلت اجتماعی همبستگی مثبت با ارزیابی منزلت علمی دارند و متغیرهای احساس ازخودبیگانگی و احساس رضایت از زندگی با آن همبستگی منفی یا معکوس دارند.

جهت تبیین ارزیابی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد، از رگرسیون خطی چندگانه به روش گام‌به‌گام استفاده شد. نتایج نشان داد که در نهایت دو متغیر ارزیابی منزلت اجتماعی و احساس بیگانگی اجتماعی در مدل تحلیلی معنی‌دار باقی‌مانده و دو متغیر یادشده در مجموع ۴۲/۱ درصد متغیر ارزیابی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد را تبیین می‌نمایند.

واژگان کلیدی: منزلت علمی، ازخودبیگانگی، احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی‌هنجاری، یزد

مقدمه و بیان مسئله

صرف نظر از ارج و منزلت والای علم و عالم در ارزش‌ها و فرهنگ آرمانی ما، مسأله درخور توجه و بررسی این است که: به واقع و در عمل وضعیت علم و دانش در جامعه و کشور ما چگونه است و در پی آن عالمان، دانشمندان و دانشگاهیان ما چه وضعیتی دارند و از چه منزلتی برخوردارند؟ آیا این وضعیت رضایت‌بخش، شایسته و مطلوب است؟ اگر چنان باشد که در جامعه امروز ما این وضعیت نه چندان مطلوب و شایسته، و به تعبیری دستخوش مسائل و مشکلاتی باشد که نیاز به بررسی را در زمینه آن ایجاد کند، پس لازم است که این موضوع مورد کاوش و پژوهش علمی قرار گیرد تا میزان و عوامل مؤثر بر آن مورد شناسایی و تحلیل قرار گیرد.

در مورد جامعه و کشور ما ایران به نظر می‌رسد همان‌طور که نهادها، حاملان و دستاوردهای مدرن از همان آغاز آشنایی و رویارویی با مدرنیته به گونه‌ای غریب و بیگانه در افق فرهنگی ما پدیدار شدند، نهاد دانشگاه نیز مشمول همین جریان شد (ر. ک: صدی

افشار، بی تا و محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴). این نهاد جدید نیز در تقابل با کلیت فرهنگ سنتی ایران تلقی شده و عمدتاً محل منازعه و مناقشه و حتی بدگمانی بوده است. به عبارت دیگر دانشگاه به عنوان یکی از محمل‌های اصلی اندیشه مدرن و شاید یکی از حاملان مدرنیته، مانند بسیاری از دیگر جنبه‌ها و نهادهای مدرن در ایران اصولاً وضعیتی تقلیدی، نیم‌بند، آشفته و خلاصه آسیب‌شناختی داشته است (ر. ک: تهرانیان، ۱۳۵۷ الف و ب، منصور، ۱۳۸۰: ۱۳۴-۱۳۳ و صمیمی و دیگران، ۱۹۷۸) که در هر صورت با وجود توسعه کمی فزاینده و استقبال زیادی که از آن می‌شود، معلوم نیست که آیا چنان که باید و شاید به عنوان نهاد پر ارج علم مدنظر می‌باشد و منزلت درخوری به آن معطوف می‌شود یا نه. این موضوع به‌ویژه در مورد رکن اصلی دانشگاه یعنی اعضای هیئت علمی صدق می‌کند و اگر آن منزلت شایسته‌ای که در هر جامع‌های برای پیشرفت، توسعه و تعالی لازم است به دانشمندان و حاملان اصلی علم اختصاص داده شود، در جامعه ما وضعیت یا جایگاه مطلوبی نداشته باشد، این مایه بسیاری ناکارکردی‌ها و کژکارکردی‌های نهاد دانشگاه خواهد بود. در مورد بیمارگونگی و وضعیت آسیب‌شناختی نهاد دانشگاه در ایران از لحاظ ساختاری و کارکردی می‌توان شاخص‌ها و شواهدی را بر شمرده، از جمله:

۱. ضعف کارکردی در تولید علم؛ پایین بودن جایگاه دانشگاه‌های ایران در تولیدات

علمی جهان

۲. ناتوانی یا نقش نداشتن در کاهش مشکلات جامعه و عدم تناسب با نیازهای آن

۳. ضعف در تربیت نیروهای متخصص و مدیر؛ بیکاری فزاینده تحصیل‌کرده‌های

دانشگاهی

۴. پایین بودن جایگاه و منزلت دانشگاه و دانشگاهیان در جامعه

این در حالی است که به نظر می‌رسد در عصر حاضر برای رسیدن به رشد، توسعه و پیشرفت در جامعه و کشور، گریزی از اهتمام عملی و جدی به تولید علم و نهاد مربوط به آن، یعنی دانشگاه نیست، چراکه در زمان‌های به سر می‌بریم که بیش از هر زمانی توانایی به دانایی بسته است و به تعبیر رضا داوری «علم در جهان متجدد دایر مدار امور و عین قدرت است و اگر دایر مدار نباشد، معنی خود را از دست می‌دهد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۶: ۲۴۲). در دنیای جدید دانشگاه به عنوان نهاد تولید علم و در نتیجه مایه اقتدار

جوامع و کشورها شناخته می‌شود و البته این نهاد متعهد وظایف و کارکردهای دیگری نیز می‌باشد که همگی در پیشرفت و تعالی جامعه تأثیر و اهمیت بسزایی دارند؛ در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان کارکردها یا رسالت‌های دانشگاه را در سه مورد خلاصه کرد: ۱. آموزش و تربیت متخصصان و نخبگان مورد نیاز جامعه در بخش‌های تولید، خدمات و مدیریت کشور؛ ۲. تولید علم و نوآوری و گسترش مهارت و فناوری؛ ۳. ارتقای علمی و فرهنگی جامعه. بنابراین «دانشگاه با داشتن رسالت‌های چندگانه آموزشی، پژوهشی، فرهنگی و اجتماعی و حتی اقتصادی نقشی پُراهمیت و تعیین‌کننده در تحولات ملی و بین‌المللی احراز نموده است» (معین، ۱۳۸۳: ۷۸).

حال اگر دانشگاه به عنوان نهادی با این حدود از اهمیت کارکردی، دارای جایگاه و منزلتی پایین باشد، طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت که بتواند از عهده انجام وظایف و کارکردهای خود در جامعه به خوبی برآید. از طرفی نیز یکی از ارکان اساسی دانشگاه و شاید اساسی‌ترین رکن آن را اعضای هیئت علمی تشکیل می‌دهند. بنابراین می‌توان مدعی شد که شأن و منزلت دانشگاه به منزلت اعضای هیئت علمی گره خورده است و در صورتی دانشگاه برخوردار از منزلت شایسته خواهد بود که اعضای هیئت علمی واجد چنین منزلتی باشند. البته در یک تحلیل دقیق‌تر می‌توان گفت که این هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، به این ترتیب که اگر دانشگاه در جامعه و فرهنگ واجد منزلت باشد، اعضای هیئت علمی آن نیز دارای منزلت خواهند بود و طبیعتاً منزلت دانشگاه نیز به این بسته است که ارکان آن و از جمله اعضای هیئت علمی نمودی کارکردی و ارزشمند در جامعه داشته باشند.

با این توصیف به نظر می‌رسد یکی از اصلی‌ترین زمینه‌هایی که دانشگاه‌ها را برخوردار از صحت کارکردی می‌کند این است که رکن اساسی آن، یعنی اعضای هیئت علمی دارای منزلت شایسته باشند و این نیز مستلزم آن است که منزلت آنها مورد بررسی دقیق قرار بگیرد. اهمیت و ضرورت این بررسی نیز البته در قالب کلی‌تر ضرورت آسیب‌شناسی فرهنگی - اجتماعی دانشگاه قابل ارزیابی است که این موضوع با توجه به برخی اولویت‌ها در دستورکار شورای فرهنگی - اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری قرار گرفته است (دانشگاه، جامعه و فرهنگ، ۱۳۸۲: ۲۹).

با توجه به این ملاحظات اگر به نظر می‌رسد منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه واجد وضعیتی نامطلوب و یا در معرض نامطلوب شدن و آسیب قرار دارد، پس لازم است که این موضوع مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. بر این اساس در مقاله پژوهشی حاضر کوشش به عمل می‌آید تا با استفاده از روش‌های اسنادی و میدانی، داده‌های گردآوری شده برای پژوهش در زمینه منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا بتوان برپایه یافته‌ها، تحلیل‌ها و نتایج این پژوهش به راهبردها و راهکارهایی جهت بهبود و ارتقای منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه دست یافت.

اهداف پژوهش

در مقاله پژوهشی حاضر کوشش بر آن است تا اهداف علمی و کاربردی زیر تحقق یابد:

۱. دستیابی به شناختی علمی و معتبر درباره وضع منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد از منظر خود آنها؛
۲. شناسایی عوامل و زمینه‌های تأثیرگذار بر منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد؛

پیشینه تحقیق

اگر چه در حوزه جامعه‌شناسی علم و همچنین جامعه‌شناسی آموزش عالی و نیز در خصوص دانشگاه تحقیقات زیادی انجام گرفته است، اما پژوهش درباره اعضای هیئت علمی و به‌ویژه منزلت علمی آنها دست کم در ایران بسیار اندک و در مجموع ادبیات آن فقیر است، به طوری که در نتیجه جستجوهای انجام گرفته تنها یک پژوهش در این زمینه یافت شد و آن طرح پژوهشی خانم دکتر فاطمه باقریان با عنوان «منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی» بود که در قسمت پژوهش‌های داخلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مروری بر برجسته‌ترین پژوهش‌ها و منابع خارجی

شاید نخستین اثر تحقیقی جامعه‌شناختی در خصوص اعضای هیئت علمی دانشگاه، کار برجسته و پر سروصدای جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، پیر بوردیو، تحت عنوان «انسان

دانشگاهی» در سال ۱۹۸۴ باشد (بورديو، ۱۹۹۰). وی در این اثر که در آغاز آن را کتابی برای سوختن معرفی کرده، اهداف مختلفی را دنبال نموده و کوشیده تا از گنجینه نظری خود جهت تحلیل جهان دانشگاهی فرانسه استفاده کند. او در صدد برآمده تا زمینه دانشگاهی و آنچه را که در آن روی می‌دهد، با زمینه گسترده‌تر قدرت و نظام اجتماعی مرتبط سازد. وی ضمن برقراری این ارتباط، بیان می‌کند که ساختار آموزش عالی، زمینه قدرتی را که به آن دسترسی دارد، با یک منطق خاص دانشگاهی بازتولید می‌کند.

در مجموع می‌توان گفت که بورديو این اثر انتقادی را دربارهٔ زمینه شغلی و حرفه‌ای خود تألیف نموده تا تنک‌مایگی فکری نظام دانشگاهی فرانسه را برملا نموده و این زمینه را مورد نقادی قرار دهد که در آن برای موفق شدن باید از خود سازگاری نشان داد نه نوآوری؛ وقت و انرژی‌ای که صرف به دست آوردن قدرت دانشگاهی می‌شود، در واقع می‌بایست وقف پیگیری‌ها و مشغله‌های فکری شود و البته از دید بورديو همهٔ این قضیه محصول گزینش آگاهانهٔ دانشگاهیان نیست، بلکه از پویایی کنش متقابل جایگاه‌ها در زمینهٔ دانشگاهی سرچشمه می‌گیرد (ریتزر، ۱۳۸۲: ۷۳۲).

البته پیش از بورديو نیز پژوهشگرانی به این حوزه پرداخته‌اند و از آن جمله است اسکات لانگ که در تحقیقی تحت عنوان «بهره‌وری و موقعیت دانشگاهی در مشاغل علمی» رابطهٔ میان تولید علمی و موقعیت دانشگاهی را بررسی کرده است (لانگ، ۱۹۷۸). نتایج حاصل از مطالعه‌ای طولی در بین بیوشیمیست‌های مرد نشان داد که باید تأثیر قدرت تولید بر موقعیت سازمانی از تأثیر موقعیت سازمانی بر قدرت تولید جدا گردد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد زمانی که تأثیر بهره‌وری بر موقعیت و شرایط ضعیف است، تأثیر موقعیت سازمانی بر تولید علمی قوی است، یعنی افرادی که در سازمان‌های معتبر و مشهور به کار گرفته می‌شوند، قدرت تولیدشان بیشتر است. بهره‌وری بر موقعیت و منزلت نخستی پست دانشگاهی دانشمند و بر پیامدهای بعدی تغییرات سازمانی در آن شغل را نشان می‌دهد. بر اساس نتایج این پژوهش گرچه رابطهٔ تولید علمی و موقعیت و منزلت دانشگاهی در زمانی که آن موقعیت به دست می‌آید، غیرمعنادار است، تأثیر موقعیت سازمانی بر بهره‌وری رشد افزایشی را در طول زمان نشان می‌دهد. دانشمندانی که سازمان محل کار خود را تغییر می‌دهند، موقعیت دپارتمان جدید به طور معناداری با تغییرات

تولید علمی آنان بعد از تحرک شغلی در ارتباط است (به نقل از: قانع‌راد، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

دیگر پژوهش برجسته در این زمینه کار برتون کلارک، یکی از متخصصان مطالعات آموزش عالی است که در کتاب «زندگی دانشگاهی: جهانی کوچک، جهانی متفاوت» به بررسی ابعاد مختلف زندگی دانشگاهی به شیوه تجربی پرداخته است (کلارک، ۱۹۸۷). در فصل پنجم کتاب با عنوان «فاش کردن فرهنگ» استدلال می‌کند ما به دو روش می‌توانیم فرهنگ دانشگاهی را مطالعه کنیم. یکی به صورت بخش‌بخش (بررسی فرهنگ‌های رشته‌ای) و دیگر به صورت منسجم و در نظر گرفتن کلیت دانشگاه. او معتقد است باورهای دانشگاهی به نحو بی‌پایانی رشد می‌یابند و در نتیجه تخصص‌گرایی بخش‌بخش می‌شوند اما در عین حال بسیاری از تخصص‌ها با یکدیگر هم‌پوشی پیدا می‌کنند و یک شبکه فرهنگی گسترده را به وجود می‌آورند. به اعتقاد او نوعی فرهنگ عمومی در نظام دانشگاهی وجود دارد زیرا در هریک از رشته‌های دانشگاهی مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای مشترک وجود دارد؛ از این رو دانشگاه با تمام بخش‌های متنوع و متکثرش یک اجتماع فرهنگی به هم پیوسته است. کلارک همچنین در این اثر تلاش می‌کند تا توصیفی از انسان ایدئال دانشگاهی ارائه کند. برای این منظور از گروه‌های مختلف دانشگاهیان می‌خواهد تیپ ایدئال انسان دانشگاهی را توصیف کنند (به نقل از: فاضلی، ۱۳۸۷).

مری فرانک فاکس نیز از جمله پژوهشگرانی است که به این حوزه پرداخته و پژوهشی تحت عنوان «پژوهش، آموزش و تولید علمی» در دانشگاه پنسیلوانیا انجام داده است (فاکس، ۱۹۹۲). او در این پژوهش، تأثیر تحقیق و آموزش بر تولید علمی اساتید علوم اجتماعی در دوره‌های لیسانس، فوق لیسانس و دکتری را بررسی کرده است. نتایج به دست آمده از بررسی فاکس نشان می‌دهد آن دسته از اعضای هیئت علمی که جهت‌گیری به تحقیق داشتند و زمان زیادی را صرف تحقیق می‌کردند و در دپارتمان آنها به فعالیت‌های تحقیقاتی اهمیت داده می‌شد، تولید علمی زیادی داشتند؛ محققان دارای بهره‌وری بالاتر ارتباط کمتری با دانشجویان داشتند و زمان کمتری را صرف تدریس می‌کردند و بیشتر به تحقیق اهمیت می‌دادند تا آموزش. بر اساس یافته‌های به دست آمده در این پژوهش، تحقیق و آموزش (به خصوص آموزش در دوره لیسانس) جنبه‌های متفاوتی از یک بعد را نشان می‌دهد و هر دو با هم منجر به تولید علمی زیاد نمی‌شوند، بلکه این

دو بعد رقیب و نه مکمل یکدیگرند و اساتیدی که عمدتاً به امر تحقیق می‌پردازند، نسبت به آنهایی که به آموزش و تحقیق، و یا تنها به آموزش می‌پردازند، تولید علمی بیشتری دارند (به نقل از: قانع‌راد، ۱۳۸۱: ۱۷۴-۱۷۳).

همچنین مایکل پرات و همکاران در سال ۱۹۹۹ مطالعه‌ای موردی در دانشگاه ویکاتو نیوزیلند، تحت عنوان «توسعه فرهنگ پژوهش در بین اعضای هیئت علمی یک دانشگاه انجام داده‌اند» (پرات، ۱۹۹۹). این تحقیق رشد کمی و کیفی تولیدات علمی و بالا بردن کارایی علمی و تحقیقی این دانشگاه را به واسطه عوامل سازمانی و اجتماعی ارائه می‌دهد. پرات و همکارانش در این مطالعه به اهمیت تصمیم‌گیری‌های مدیریتی توجه کرده و روابط بین تغییرات در عقاید، نگرش‌ها و ارزش‌ها و تغییر در فرهنگ سازمانی را آزمایش کرده‌اند. نتایج به دست آمده از بررسی طولی در دانشکده علوم مدیریت دانشگاه ویکاتو نشان داد که این دانشکده با اعمال تدابیر خاص توانسته در طول هشت سال مورد مطالعه (۱۹۹۶-۱۹۸۹) فرهنگ پژوهشی را در دانشکده ایجاد کرده و زمینه‌های دستیابی به تولیدات و دستاوردهای تحقیقاتی را فراهم سازد. این تدابیر که می‌توان آنها را به عنوان عوامل مؤثر بر فعالیت علمی و تولید پژوهشی معرفی کرد عبارت بودند از: استخدام کارکنان دارای سابقه تحقیقاتی، به‌کارگیری مدیران مجرب در زمینه پژوهش و راهنمایی امور تحقیقاتی، فراهم نمودن شرایط مناسب برای بحث آزاد و تبادل نظر بین کارکنان، تخصیص بودجه کافی برای اعطای پاداش به یافته‌های پژوهشی، برگزاری گردهمایی‌ها و کنفرانس‌ها، تأمین بودجه کافی برای تحقیق، فراهم نمودن امکان آموزش نیروهای محقق، ایجاد ارتباطات با سایر سازمان‌های علمی، تأمین بودجه لازم برای تحقیقات دانشجویی، تخصیص یک روز کاری به امر تحقیق، ایجاد شبکه‌های تصمیم‌گیری غیرمتمرکز و ایجاد یک مدل و چهارچوب برای پژوهش (به نقل از قانع‌راد، ۱۳۸۱: ۱۷۳-۱۷۲).

جرارد دلتی (۲۰۰۱) از دیگر نویسندگان و پژوهشگرانی است که در کتابی تحت عنوان «به چالش کشیدن دانش: دانشگاه در جامعه دانش‌مدار» به این حوزه توجه نموده است. به زعم وی، دانشگاه در سال‌های اخیر به موضوع حیاتی‌ترین مباحثه در علوم اجتماعی بدل شده و درحالی‌که در تفاسیر اولیه نظیر نظرات وبر، پارسونز و بوردیو، در بستری از نظریه اجتماعی راجع به مدرنیته بر استقلال دانشگاه تأکید می‌شده، ارزیابی‌های

اخیر انتقادی تر است و در دوره پسامدرن و جهانی شدن یکدستی پروژه مدرنیته را زیر سؤال برده است. این نویسنده پس از بررسی و نقد رویکردهای لیبرال، پست مدرن، بازتابی و جهانی سازی، به طرح دعاوی و نظرات خویش راجع به دانش و دانشگاه در جامعه دانش مدار پرداخته است. وی دانشگاه را محل تلاقی دانش به مثابه علم (در مفهوم دانش آکادمیک) و دانش به مثابه فرهنگ ارزیابی کرده است. به نظر نویسنده این برداشت از دانش مفهومی ارتباطی از دانشگاه همچون تلاقی گاه را پیش می کشد. در این مفهوم، دانشگاه نمی تواند به روشنگری در جامعه آن گونه که در الگوی روشنگری فرض می شد بپردازد، اما می تواند ساختاری برای مباحثه میان فرهنگ عوام و خواص باشد. به زعم دلتی، دانشگاه در مقام مولد و حامل دانش به مثابه علم و دانش به مثابه فرهنگ هر دو، قابل تقلیل به فرهنگ یا به علم نیست، زیرا نهادی است که واسطه یا تلاقی گاه چندین گفتمان در جامعه است، به ویژه در مورد رویارویی میان دانش به مثابه گفتمان دانشگاهی و ساختارهای شناختی مجزا به لحاظ فرهنگی. از نظر نویسنده، هویت دانشگاه در جامعه امروز نه با راهبردهای فنی - مدیریتی مشخص می شود و نه با اهداف صرفاً دانشگاهی؛ دانش در «جامعه دانش مدار» قابل تقلیل به کاربردهای آن یا به معرفت فی نفسه نیست، بلکه در بطن ترکیبات شناختی عمیق تر جامعه جاگیر شده است؛ در ساختارهای مفهومی و شناختی قدرت و منافع. از این نظر دانشگاه بیش از آنکه کنشگری منفعل و عاجزانه در خدمت بازار باشد، می تواند حامل چنان نظام های ارزشی (علم و فرهنگ) باشد. در دیگر آثار این نویسنده مانند «مفهوم دانشگاه در عصر جهانی: از دانش همچون غایت به سوی پایان دانش» (دلتی، ۱۹۹۸) و «دانشگاه و مدرنیته: تاریخی از زمان حال» (دلتی، ۲۰۰۲) نیز دل مشغولی وی راجع به مناسبات دانشگاه و جامعه مدرن متأخر را می توان دنبال کرد. وی به طور کلی در جستجوی روابط و مناسبات دانشگاه با جامعه متأخر تحت عنوان جامعه دانش مدار بوده و بر آن است که دانشگاه به نحو بازتابی تری با این جامعه مرتبط است و این نوع از رابطه درونی بدین معنا بازتابی است که در آن حلقه های پیوند چندگانه و دوسوی های وجود دارد (دلتی، ۲۰۰۱).

در این حوزه همچنین گرینوود و لوین (۲۰۰۱) که از اساتید انسان شناسی و جامعه شناسی دانشگاه کورنل^۱ امریکا هستند، در مقاله ای با عنوان «سازماندهی مجدد به

1. Cornell University

دانشگاه‌ها و «دانایی عملی»: ساخت‌دهی دوباره به دانشگاه و تولید دانش برای قرن ۲۱» ضمن اشاره به افول تسلط دانشگاه بر پژوهش و آموزش عالی، بر این عقیده‌اند که دانشگاه‌ها قابلیت دارند تا بر مبنای دانش انتقادی و بازاندیشانه‌ای که فنون نظام‌مند تحقیق در پی می‌آورند، سهمی ارزنده در جامعه ایفا کنند، زیرا دانشگاه‌ها در میان مراکز بسیار اندک تولید و اشاعه دانش در جامعه امروز، منابعی هنگفت از کتابخانه‌ها، تجهیزات و اعضای هیئت علمی گرد آورده‌اند و بنابراین نقش پُراهمیتی برای ایفا کردن دارند، اما اگر دانشگاه‌ها به زودی آغاز به جدی‌تر گرفتن این رقیبان اجتماعی، یعنی سایر مؤسسات علمی نکنند، مؤسساتی که در برابر بازار پاسخ‌گویی بیشتری دارند جایگزین آنها خواهند شد. نویسندگان سپس به مفهوم رایج دانش آن‌گونه که دانشگاه‌ها حامل آن هستند پرداخته و در این خصوص ضمن پذیرفتن طبقه‌بندی دانش به سه دسته دانستن عملی^۱، دانستن صرف^۲ (برای مباحثات بیانی صریح) و دانستن غیرگویا یا ضمنی^۳، از این انتقاد کرده‌اند که دانستن صرف بر ساخت دانش در سرتاسر نظام دانشگاهی مسلط شده و حال آنکه هر کسی به روشنی می‌داند آنچه برای هر فعالیت تخصصی، از آموزش و پزشکی گرفته تا شیمی و غیره، لازم است دانستن عملی است. نویسندگان به منظور اصلاح وضعیت مورد انتقاد در دانشگاه‌های امریکا، راهبرد «پژوهش عملی»^۴ را مورد تأکید قرار داده‌اند که این نحو پژوهش از نظر آنها هم معطوف به حل مسائل است و هم دربرگیرنده دانش صرف و دانش ضمنی.

چک‌ووی^۵ دیگر پژوهشگری است که در این حوزه با نگارش مقاله «درگیر کردن اعضای هیئت علمی رشته‌های طراحی شهری، مددکاری اجتماعی و بهداشت عمومی دانشگاه پژوهش در بازسازی شهری» راهبردهای مختلف درگیر ساختن اعضای هیئت علمی رشته‌های طراحی شهری، مددکاری اجتماعی و بهداشت عمومی را در فرایند بازسازی مدنی تحقیق دانشگاهی مورد بررسی قرار داده است (چک‌ووی، ۲۰۰۸). از فحوای مقاله و مدعای نویسنده آن چنین برمی‌آید که در جامعه امریکا طی سال‌های اخیر نوعی کناره‌گیری شهروندان از دموکراسی قابل ملاحظه می‌باشد و این در حالی است که

1. Knowing How
2. Knowing That
3. Tacit Knowing
4. Action Research (Ar)
5. Checkway

دانشگاه‌های این جامعه نیز رسالت مدنی خویش را وانهاده‌اند. مقاله با این ملاحظات در جستجوی راه‌هایی است که طی آن اعضای هیئت علمی یادشده به یکدیگر ببینند و راهبردهای مکمل اهداف حرفه‌ای و عمومی مشترک آنها را در جامعه و محیط دانشگاهی صورت‌بندی کنند.

مروری بر برجسته‌ترین پژوهش‌ها و منابع داخلی

صادق صالحی و قربانعلی ابراهیمی (۱۳۷۸) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر فعالیت پژوهشی اعضای هیئت علمی» با روش میدانی پیمایش به بررسی در این زمینه پرداخته‌اند. چهارچوب نظری این مقاله بر اساس پنج رویکرد در جامعه‌شناسی علم، شامل رویکردهای برون‌گرا، درون‌گرا یا کلیت‌گرا، شناختی، نیازها و کارکردگرا تدوین شده، مدل تحلیلی آن بر اساس نظریه پارسونز درباره خرده‌نظام‌ها و ایفای کارکردها تنظیم گردیده و از الگوی تحلیل سه سطحی (کلان، میانه، خرد) استفاده شده است. نتایج بررسی‌های انجام گرفته در تحقیق مزبور نشان داده است که متغیرهای مستقل مورد نظر محققان (عوامل عینی و ذهنی) با اطمینان ۹۷ درصد (ضریب خطای ۰/۰۳) به میزان ۴۷ درصد بر متغیر وابسته یعنی فعالیت پژوهشی اعضای هیئت علمی تأثیر نهاده‌اند. تأثیر پنج متغیر مستقل شامل ارتباطات علمی، میزان حضور و تدریس در کلاس‌های کارشناسی ارشد، سابقه خدمت، جهت‌گیری علمی دانشگاه و رتبه علمی، بر فعالیت علمی اعضای هیئت علمی با احتمال بالا و قابل قبولی در این تحقیق تأیید گردیده و این تأیید بدین معناست که از میان رویکردهای نظری مطرح شده رویکرد درون‌گرا یا کلیت‌گرا در علم، قدرت تبیین بیشتری در این مطالعه موردی داشته است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این مقاله تحقیقی توجهی به منزلت علمی اعضای هیئت علمی نشده است.

همچنین محمد/مبین قانع‌راد و فریده قاضی‌پور (۱۳۸۱) در مقاله‌ای زیر عنوان «عوامل هنجاری و سازمانی مؤثر بر میزان بهره‌وری اعضای هیئت علمی» به منظور بررسی فرایند تولید علمی، به مطالعه در این حوزه پرداخته‌اند. در این مقاله میزان تعهد هنجاری اعضای هیئت علمی، هنجارمندی سازمانی از دیدگاه آنها و میزان ارتباطات به عنوان عوامل هنجاری و سازمانی مؤثر بر میزان تولید علمی بررسی شده است. یافته‌های تحقیق مزبور گویای این واقعیت است که در تبیین میزان تولید علمی اعضای هیئت علمی، بخشی از

عوامل هنجاری و سازمانی پیش‌بینی شده نقش دارند و از بین این عوامل میزان ارتباطات بیشترین تأثیر را بر میزان تولید علمی در هر دو جامعه دانشگاهی و پژوهشی داشته است. همچنین نقش تعهد هنجاری بر میزان تولید علمی پاسخ‌گویان مورد تأیید واقع شده، بدین معنا که اعضای هیئت علمی متعهد به هنجارهای علمی از تولید علمی بیشتری برخوردار بوده‌اند اما تأثیر هنجارمندی سازمانی بر تولید علمی اعضای هیئت علمی در هیچ‌یک از دو جامعه مورد بررسی این تحقیق مورد تأیید قرار نگرفت. در مجموع می‌توان گفت که این مقاله با تمام قوت نظری و روشی و همچنین پرداخت قابل قبول مسئله و سایر مطالب، توانسته است حدود ۲۳ درصد از واریانس متغیر وابسته، یعنی تولید علمی اعضای هیئت علمی را تبیین نماید و بنابراین به نظر می‌رسد عوامل تأثیرگذار بسیاری، از جمله منزلت علمی اعضای هیئت علمی، از دید این مقاله پنهان مانده است.

اما شاید مرتبط‌ترین کار به مقاله حاضر، طرح پژوهشی فاطمه باقریان (۱۳۸۳) در این زمینه باشد. وی تحقیق در زمینه «منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی» را با هدف به دست آوردن ادراک بهتری از میزان و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این موضوع انجام داده است. این تحقیق به روش پیمایشی انجام گرفته و جامعه آماری آن مشتمل بر ۲۶۲۴۵ عضو هیئت علمی دانشگاه‌های ایران و نمونه مورد بررسی آن شامل ۱۱۲ نفر بوده است. به نظر می‌رسد شیوه نمونه‌گیری تحقیق مزبور چندان علمی و دقیق نبوده است، زیرا تعداد نمونه لازم برآورد شده در ابتدا ۳۰۰ نفر بوده و در نهایت تعداد ۱۱۲ پرسش‌نامه دریافت می‌شود. علاوه بر آن شیوه انتخاب دانشگاه‌های ایران نیز در این تحقیق مشخص نبوده است و به نظر می‌رسد بر اساس سهولت و دسترسی آسان‌تر عمل شده است. همچنین تعریفی که در این تحقیق از منزلت اجتماعی شده است، چندان روشن و دقیق به نظر نمی‌رسد؛ محقق در تعریف این مفهوم «به مبحث مسئولیت‌های مرتبط با نقش‌های اجتماعی یا مسئولیت‌های اجتماعی» پرداخته است (باقریان، ۱۳۸۳: ۱۰). در مباحث نظری پژوهش یاد شده نیز با توجه به تأکید بر نظریات آلبرت بندورا در زمینه مفهوم خودکارایی^۱ به نظر می‌رسد این تحقیق از قوت نظری لازم نیز برخوردار نیست، چراکه نه تعریف مفهومی مناسب و دقیقی از منزلت اجتماعی ارائه نموده، نه دارای مدل تحلیلی

1. Self-Efficacy

مشخصی برای تبیین آن است و نه پیوند میان منزلت اجتماعی و خودکارایی را به نحو شایسته‌ای بیان کرده است. علاوه بر آن می‌توان به کیفیت ابزار گردآوری داده‌ها در این تحقیق (پرسش‌نامه) انتقاد وارد کرد، چراکه در آن سنجه‌ها و گویه‌های دقیق و حساب‌شده‌ای به کار نرفته و در عوض سؤالاتی مستقیم و عمدتاً به گونه نگرش‌سنجی طراحی شده و از اعضای هیئت علمی خواسته شده تا درباره محدودیت‌ها، امکانات و شرایط مطلوب اظهار نظر کنند. در نهایت مهم‌ترین یافته پژوهش مزبور این است که فقط ۴۵ درصد از اعضای هیئت علمی منزلت اجتماعی شغل خود را بالا دانسته‌اند، در حالی که ۴۰ درصد آن را متوسط و ۱۵ درصد آن را پایین ارزیابی کرده‌اند. همچنین حدود ۸۰ درصد از پاسخ‌گویان این تحقیق معتقد بوده‌اند که طی ۳۰ سال اخیر منزلت اعضای هیئت علمی تنزل یافته و اعضای هیئت علمی با درجه استادیار به بالا بیشتر معتقد به تغییر منفی در منزلت اجتماعی شغل هیئت علمی بوده‌اند (باقریان، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۲).

چهارچوب نظری پژوهش

به نظر می‌رسد بررسی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه در ارتباط با نظریه‌های بی‌سازمانی^۱ و بی‌هنجاری^۲ اجتماعی و بیگانگی^۳ اجتماعی و فرهنگی قابل ارزیابی و تبیین است. دانشگاه یک نهاد مدرن است و اعضای هیئت علمی دانشگاه که غالباً حامل تخصص و اندیشه مدرن هستند، در جامعه کنونی که هنوز اغلب به شکل سنتی اداره می‌شود احساس بیگانگی به ویژه احساس بی‌قدرتی، انزوای ارزشی و بی‌هنجاری می‌نمایند و از این لحاظ به نظر می‌رسد نظریه تئوری بیگانگی ملوین سیمن^۴ می‌تواند واقعیت را در ارتباط با منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد بهتر تبیین نماید. همچنین بررسی آسیب‌شناختی وضع منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه در سه سطح تحلیلی کلان، میانه و خرد قابل تبیین می‌باشد که پژوهش حاضر با توجه به موضوع و ماهیت آن، و با مبنا قرار دادن نظریه بی‌هنجاری و به ویژه بیگانگی اجتماعی و فرهنگی، عمدتاً در سطوح تحلیلی خرد و میانه انجام گرفته، از این دو سطح فراتر نمی‌رود و بنابراین چندان به سطح تحلیلی کلان نمی‌پردازد.

1. Disorganization
2. Anomie
3. Alienation
4. Melvin Seeman

در این جا شرحی از نظریه ملوین سیمن درباره بیگانگی به عنوان چهارچوب نظری اصلی پژوهش می آید:

نظریه ملوین سیمن درباره بیگانگی

سیمن از جمله نخستین صاحب نظرانی است که با رویکرد روان شناسی اجتماعی کوشیده تا مفهوم بیگانگی را در قالبی منسجم و منظم تعریف عملیاتی نماید. به نظر سیمن، ساختار دیوان سالاری جامعه مدرن شرایطی را ایجاد و ابقاء کرده که در آن انسان ها قادر به فراگیری نحوه و چگونگی کنترل عواقب و نتایج اعمال و رفتارهای خود نیستند. به عقیده او، نحوه کنترل عواقب و مدیریت جامعه بر نظام پاداش اجتماعی به گونه ای است که فرد نمی تواند ارتباطی بین رفتار خود و پاداش جامعه برقرار کند و در چنین وضعیتی احساس بیگانگی به فرد دست می دهد و او را به حال منفصلانه و ناسازگارانه در قبال جامعه سوق می دهد. سیمن کوشیده است تا با بازکاوی مفهوم بیگانگی از منظر روان شناسی اجتماعی، اشکال یا ابعاد مختلف این مفهوم را شناسایی کند و به این منظور پنج زمینه اصلی که مفهوم مزبور در آنها کاربرد دارد را مورد بررسی قرار داده است (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۴۰۸). این پنج زمینه عبارت اند از: احساس بی قدرتی، احساس بی معنایی، احساس بی هنجاری، احساس انزوای اجتماعی و احساس غریبگی با خود (یا بیگانگی از خود) که در این جا به هریک پرداخته می شود:

۱. احساس بی قدرتی: به نظر سیمن، شاید ایده بیگانگی به مثابه بی قدرتی یا ناتوانی، تحت تأثیر سنت مارکسیستی رایج ترین کاربرد را در متون موجود داشته باشد. به زعم او، این شکل یا این جنبه از بیگانگی را می توان چنین درک کرد که «انتظار یا احتمال شخص نمی تواند تعیین کننده دستاوردها یا نیروهای کمکی ای باشد که در حاصل رفتار خود جستجو می کند» (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۴۰۹). بنابراین می توان گفت احساس بی قدرتی عبارت است از احتمال یا انتظار فرد نسبت به بی تأثیری عمل خویش و یا تصور اینکه رفتار او قادر به تحقق نتایج مورد انتظار نخواهد بود و او را به هدفی که در نظر دارد سوق نخواهد داد (محسنی تبریزی، ۱۳۸۱: ۱۴۴).

۲. احساس بی معنایی: دومین کاربرد عمده مفهوم بیگانگی را می توان تحت عنوان بی معنایی تعریف کرد. این جنبه یا این شکل از بیگانگی بر پایه شعور شخص در فهم

رویدادهایی است که او در آن رویدادها شرکت دارد. ممکن است در کاربرد مفهوم بی‌معنایی، حد بالایی از بیگانگی مدنظر باشد و آن هنگامی است که «شخص نمی‌داند به چه چیز باید اعتقاد داشته باشد - یعنی زمانی که حداقل معیارهای فردی برای تصمیم‌گیری مشخص فراهم نیست» (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۴۱۱).

۳. احساس بی‌هنجاری: سومین مفهوم از بیگانگی، اقتباسی است از توصیف دورکیم درباره «آنومی» و به شرایط بی‌هنجاری اشاره دارد. در کاربرد سنتی، بی‌هنجاری دلالت بر وضعیتی دارد که در آن هنجارهای اجتماعی که رفتار فردی را انتظام می‌بخشد، از هم گسیخته یا تأثیر خود را به عنوان قاعده رفتار از دست داده است. این مفهوم شکل سوم از خود بیگانگی را نشان می‌دهد، یعنی ایده مهمی که آن هم می‌تواند در چهارچوب انتظارات قرار گیرد. به پیروی از رابرت مرتون، وضعیت بی‌هنجار از نظر فرد ممکن است چنین تعریف شود که در آن وضعیت، انتظار زیادی می‌رود که از نظر اجتماعی برای رسیدن به هدف‌های معین، نیاز به رفتارهای تأیید نشده وجود دارد (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۴۱۳-۴۱۲).

۴. احساس انزوای ارزشی: چهارمین مفهوم از بیگانگی را سیمن تحت عنوان احساس انزوا مورد بررسی قرار داده است. این مفهوم بیشتر در توصیف نقش روشنفکر به کار گرفته شده است که منظور از آن جدا شدن روشنفکران از معیارهای فرهنگ عامه است و اشاره به روشنفکری دارد که با جامعه و فرهنگ خود بیگانه شده است. البته منظور از کاربرد انزوا، فقدان سازگاری اجتماعی، پرهیز از صمیمیت، اطمینان و جدیت در برخوردهای اجتماعی از سوی فرد نیست. این جنبه نیز با توجه به بحث انتظارات یا ارزش‌ها قابل بررسی است. شاید بتوان بر حسب ارزش‌های پاداشی، تعریفی کارآمد از این جنبه از بیگانگی به دست داد؛ بیگانگان با احساس انزوا، کسانی مانند روشنفکران هستند که برای اهداف یا باورهایی که در جامعه نوعاً بسیار معتبر است، ارزش پاداشی کمی قائل‌اند (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۴۱۵-۴۱۴). در مجموع می‌توان گفت، از دید سیمن، احساس انزوای اجتماعی به عنوان یکی از معانی و ابعاد بیگانگی، واقعیتی ذهنی است که در آن فرد عدم تعلق و وابستگی با ارزش‌های مرسوم جامعه را در خود احساس می‌کند (محسنی تبریزی، ۱۳۸۱: ۱۴۶).

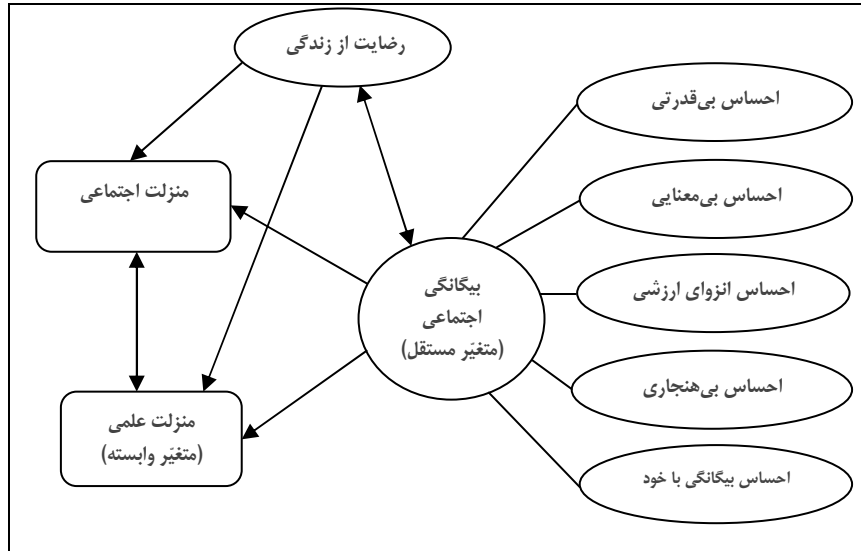
۵. احساس غریبگی یا بیگانگی با خود: پنجمین و آخرین تعبیری که سیمن به عنوان یکی از کاربردهای رایج مفهوم بیگانگی و جنبه‌ای مهم از آن یاد کرده، مفهوم احساس بیگانگی با خود است. به زعم سیمن گرچه این کاربرد با چهار معنای دیگر تداخلی ندارد، اما به سختی می‌توان مشخص کرد که بیگانگی از چه چیز مورد نظر است. عبارت «بیگانگی با خود» بیش از هر چیز استعاره ساده‌ای است که لازم نیست منطبق با معنای «بیگانگی از فرهنگ عامه» باشد. آنچه به روشنی در این جا می‌تواند مورد نظر باشد، پاره‌ای شرایط آرمان اجتماعی انسان است که فرد از آنها بیگانه می‌شود. در این صورت، از خود بیگانه بودن، یعنی در پایین‌تر از حد آرمانی قرار داشتن که اگر جامعه شرایط متفاوتی می‌داشت شخص به آن می‌رسید.

یکی از شیوه‌های بیان این معنا از نظر سیمن، توجه به از خود بیگانگی به مثابه میزان وابستگی رفتاری معین به پادشاه‌های قابل پیش‌بینی در آینده است، یعنی پادشاهی که در بیرون از خود فعالیت وجود دارد. بدین ترتیب، کارگری که فقط برای حقوق کار می‌کند، یا خانم خانه‌داری که فقط برای از سر خود باز کردن آشپزی می‌کند نمونه‌های بیگانگی از خویش هستند. از این منظر آنچه بیگانگی از خویش به حساب می‌آید، اشاره به فردی دارد که ناتوان از فعالیت خودپاداشی است (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۴۱۷-۴۱۶).

در پژوهش حاضر با توجه به اینکه به نظر می‌رسد بیگانگی و جدایی اجتماعی و فرهنگی احتمالاً مساعدترین زمینه جهت تنزل و آسیب دیدن منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه را فراهم می‌آورد و نیز با توجه به جامعیت نسبی نظریه ملوین سیمن در خصوص بیگانگی، این نظریه به عنوان چهارچوب نظری اصلی انتخاب می‌شود.

مدل نظری تحقیق

با مبنا قرار دادن چهارچوب نظری (نظریه سیمن درباره بیگانگی)، مدل تحلیل پژوهش حاضر را بر اساس مؤلفه‌های اصلی این نظریه و نیز برخی متغیرهای زمینه‌ای دیگر، می‌توان در قالب نمودار شماره یک تنظیم نمود:



سؤالات و فرضیات اساسی تحقیق

سؤالات اصلی پژوهش حاضر به این شرح است:

۱. منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد از منظر خود آنها چگونه است؟
 ۲. عوامل مؤثر بر منزلت علمی اعضای هیئت علمی کدامند؟
- همچنین فرضیات پژوهش حاضر به شرح زیر می باشد:

۱. به نظر می رسد بین میزان احساس بی قدرتی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۲. به نظر می رسد بین میزان احساس بی معنایی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۳. به نظر می رسد بین میزان احساس انزوای ارزشی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۴. به نظر می رسد بین میزان احساس بی هنجاری و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.

۵. به نظر می‌رسد بین میزان احساس بیگانگی با خود و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۶. به نظر می‌رسد بین میزان احساس بیگانگی اجتماعی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۷. به نظر می‌رسد بین میزان احساس رضایت از زندگی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۸. به نظر می‌رسد بین سابقه خدمت دانشگاهی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۹. به نظر می‌رسد بین سوابق علمی - پژوهشی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.
۱۰. به نظر می‌رسد بین ارزیابی از منزلت اجتماعی و ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی رابطه وجود دارد.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر یک تحقیق میدانی به روش پیمایش^۱ و از نوع پژوهش کاربردی^۲ و موردپژوهی^۳ است. همچنین این پژوهش اکتشافی^۴ و توصیفی^۵ است و در آن از روش‌های کمی^۶ تحقیق به عنوان روش اصلی استفاده شده است.

جامعه آماری پژوهش حاضر شامل تمامی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد می‌باشد که در سال تحصیلی ۸۸-۱۳۸۷ تعداد آنها بر اساس لیست سازمانی این دانشگاه ۳۲۸ نفر بوده است. در طول انجام پژوهش و طی فرایند گردآوری داده‌ها مشخص گردید که دست کم ۳۰ نفر از افراد یادشده در لیست مزبور، به دلایل مختلف (مأموریت، اشتغال به تحصیل، فرصت مطالعاتی و غیره) در دانشگاه حضور ندارند، و بنابراین تعداد ۲۹۸ نفر به عنوان

1. Survey
2. Applied Research
3. Case Study
4. Reconnaissance
5. Descriptive
6. Quantitative Methods

تعداد جامعه آماری و مبنای نمونه‌گیری قرار گرفت و به جای افراد غایبی که به عنوان نمونه انتخاب شده بودند از افراد نمونه انتخابی ذخیره استفاده شد.

در این پژوهش از روش نمونه‌گیری تصادفی سیستماتیک استفاده شده است، بدین ترتیب که پس از تعیین حجم نمونه و پس از انتخاب تصادفی نخستین نمونه از روی لیست اسامی جامعه آماری، نمونه‌های بعدی به ترتیب با فاصله ثابت حاصل از خارج قسمت تعداد جامعه آماری بر حجم نمونه که حدود ۲ بوده، انتخاب شده‌اند و البته در مورد افرادی که به هر دلیل حضور نداشته یا از همکاری امتناع ورزیدند از نمونه ذخیره، شامل سایر افراد جامعه آماری استفاده شده است.

حجم نمونه بر اساس فرمول کوکران^۱، پس از به دست آوردن مقدار احتمال وجود (p) و احتمال عدم (q) متغیر اصلی تحقیق بر اساس داده‌های پیش‌آزمون^۲ (از طریق دو نیمه‌سازی داده‌های حاصل از مقیاس اصلی تحقیق و در نظر گرفتن فراوانی تجمعی نسبی از پایین‌ترین مقدار تا میانه به عنوان q و محاسبه p بر اساس آن) و ضمن مفروض گرفتن احتمال خطای ۵ درصد (با ضریب اطمینان ۰/۹۵) به شرح زیر محاسبه و معادل ۱۳۵ نفر در نظر گرفته شده است:

$$N=298 \quad t=1/96 \quad p=0/8 \quad q=0/2$$

$$d=0/05$$

$$n = \frac{Nt^2pq}{Nd^2+t^2pq} \quad \Rightarrow \quad n = 124/7 \approx 135$$

در این پژوهش ضمن بهره‌گیری از روش اسنادی در قسمت‌های مختلف، از ابزار پرسش‌نامه با سؤالات باز و بسته به عنوان اصلی‌ترین فن گردآوری داده‌ها از میدان تحقیق مورد نظر استفاده شده است. پرسش‌نامه مشتمل بر دو قسمت (الف - گویه‌ها و پرسش‌هایی برای اظهارنظر به همراه پنج سؤال باز و ب - سؤالات عمومی مربوط به ویژگی‌های پاسخ‌گویان) طراحی شده و در مجموع ۵۵ سؤال را در بر دارد که برخی از سؤالات نیز خود شامل چندین قسمت هستند.

در این جا لازم است که حدود مفهومی منزلت علمی به عنوان متغیر اصلی در این

1. Cochran
2. Pre-Test

بررسی روشن گردد. از لحاظ لغوی، واژه منزلت معادل کلمه پرستیژ در زبان فرانسه در نظر گرفته شده است و گاه تحت عنوان احترام نیز ترجمه می‌شود. بر این اساس در تعریف مفهومی منزلت علمی می‌توان گفت که ناظر بر ارج و احترامی است که دیگران از لحاظ علمی برای اعضای هیئت علمی قائل می‌شوند و مثلاً انتظار می‌رود که اعضای هیئت علمی بسته به تجربه، سابقه، کارنامه و سطح علمی‌شان از منزلت بالاتر یا پایین‌تر برخوردار باشند اما در بررسی حاضر مفهوم منزلت علمی با استفاده از ۶ گویه، یک سؤال بسته با طیف لیکرت و یک سؤال پنج قسمتی به شرح زیر تعریف عملیاتی شده و مورد سنجش قرار گرفته است.

الف - شش گویه عبارتند از:

۱. به نظرم در بین همکاران، آنهایی که مرتبه علمی رسمی‌شان بالاتر است از منزلت علمی بیشتری هم برخوردارند.
۲. فکر می‌کنم که دانشجویان دانشگاه یزد برای اساتید خود بر حسب درجه علمی رسمی احترام قائل‌اند.
۳. برای بیشتر همکارانم مرتبه علمی رسمی چندان ربطی به منزلت علمی اعضای هیئت علمی ندارد، بلکه شایستگی‌ها و توانایی‌های علمی واقعی برای آنها مهم‌تر است.
۴. بیشتر دانشجویان دانشگاه یزد، بر اساس صلاحیت و قدرت علمی واقعی اعضای هیئت علمی و نه مرتبه رسمی یا شهرت برای آنها احترام علمی قائل‌اند.
۵. به نظر می‌رسد اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد نسبت به اعضای هیئت علمی سایر دانشگاه‌های استان (آزاد، پیام نور و غیره) از منزلت علمی بیشتری برخوردارند.
۶. جایگاه دانشگاه یزد در میان دانشگاه‌های کشور به نحوی است که چندان برای اعضای هیئت علمی آن منزلت علمی بالایی را موجب نمی‌شود.

ب - سؤال بسته با طیف لیکرت:

- منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد در سطح استان یزد تا چه اندازه مطلوب است؟

ج - سؤال پنج قسمتی:

— به منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد در موارد زیر، از صفر تا بیست چه نمره‌ای می‌دهید؟ الف. در میان اعضای هیئت علمی دانشگاه (همکاران)؛ ب. در میان اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های کشور؛ پ. در میان دانشجویان دانشگاه یزد

اعتبار^۱ و پایایی^۲

اعتبار و پایایی پژوهش حاضر در حد مطلوب و قابل قبول برآورده شده‌اند. به منظور احراز اعتبار لازم در این پژوهش، برای سنجش برخی متغیرها از مقیاس‌های استاندارد استفاده شده و ضمن بومی‌سازی آنها در راستای موضوع تحقیق حاضر و چهارچوب مفهومی و نظری آن (اعتبار سازه‌ای^۳)، از اعتبار صوری^۴ استفاده شد بدین ترتیب که پیش‌آزمون با تعداد ۳۹ پرسش‌نامه انجام گرفت و برخی گویه‌ها و سؤالات دارای اشکال و ابهام اصلاح گردیدند که البته تعداد آنها خیلی کم بود. برای سنجش متغیر رضایت از زندگی از گویه‌های مقیاس استاندارد دینر^۵، ایمونز^۶، لارسون^۷ و گریفین^۸ (۱۹۸۵) تحت عنوان مقیاس زندگی با رضایت^۹ در قالب طیف لیکرت پنج قسمتی (از کاملاً موافق تا کاملاً مخالف) استفاده گردید. همچنین برای سنجش مؤلفه‌های متغیر بیگانگی شامل بی‌معنایی، انزوای ارزشی، بی‌قدرتی، بی‌هنجاری و از خود بیگانگی با الهام از مقیاس بی‌قدرتی نیل و سیمن^{۱۰} (به نقل از: میلر، ۱۳۸۰: ۵۳۹-۵۳۸) برای هر یک از مؤلفه‌ها چهار گویه به تناسب موضوع و جامعه آماری در قالب طیف لیکرت پنج قسمتی طراحی گردید که اعتبار آنها با انجام پاره‌ای اصلاحات پس از پیش‌آزمون برآورده گردید.

به منظور برآورد پایایی سنجه‌ها در پژوهش حاضر، از ضریب آلفای کرونباخ^{۱۱} استفاده شد و نتایج محاسبه این شاخص در مورد اکثر سنجه‌های به کار گرفته شده نشان داد که

1. Validity
2. Reliability
3. Construct Validity
4. Face Validity
5. Diener
6. Emmons
7. Larsen
8. Griffin
9. The Satisfaction With Life Scale (Swls)
10. Neal and Seaman's Powerlessness Scale
11. Cronbach's Alpha

پایایی سنج‌های این پژوهش در حد مطلوبی برآورده شده است. ضریب آلفای کرونباخ در مورد سنج‌های اصلی به کار رفته در پژوهش حاضر به شرح زیر است و چنان‌که ملاحظه می‌شود به جز در مورد دو متغیر انزوای ارزشی و منزلت علمی، در بقیه موارد ضریب مزبور بیش از ۰/۷ می‌باشد:

جدول شماره ۱. ضریب پایایی متغیرهای اصلی تحقیق

متغیر	رضایت از زندگی	بی‌معنایی	انزوای ارزشی	بی‌قدرتی	بی‌هنجاری	ازخودبیگانگی	منزلت اجتماعی	منزلت علمی
ضریب آلفای کرونباخ	۰/۷۵۳	۰/۷۲۷	۰/۴۳۳	۰/۵۳۳	۰/۷۴۵	۰/۷۸۸	۰/۷۱۶	۰/۳۸۱

در مورد این دو متغیر نیز بررسی آزمون پایایی نشان داد که ضریب آلفای کرونباخ برای هریک از این دو سنج با حذف یک گویه از آنها افزایش می‌یابد، به طوری که پس از حذف گویه نامتناسب، ضریب پایایی مقیاس انزوای ارزشی از ۰/۴۳۳ به ۰/۵۲۱ و ضریب پایایی مقیاس منزلت علمی از ۰/۳۸۱ به ۰/۴۸۰ رسید. بدین ترتیب پایایی سنج‌ها در این پژوهش تا حدی قابل قبول می‌باشد.

تحلیل داده‌ها و یافته‌ها

یافته‌های مطالعه حاضر گویای آن است که از لحاظ ترکیب جنسی، اکثریت پاسخ‌گویان یعنی ۸۹/۶ درصد مرد و بقیه زن بوده‌اند. همچنین اکثریت قاطع پاسخ‌گویان یعنی ۹۳/۳ درصد از آنها متأهل و بقیه مجرد بوده‌اند. از لحاظ سنی، جوان‌ترین عضو هیئت علمی پاسخ‌دهنده ۲۷ ساله و مسن‌ترین آنها ۵۷ ساله بوده است. میانگین سنی پاسخ‌گویان نیز بین ۴۳ و ۴۴ سال بوده و بیش از ۶۱ درصد آنها در سنین ۴۰ تا ۵۴ سال قرار داشته‌اند. از نظر سابقه خدمت دانشگاهی نیز تازه‌کارترین عضو هیئت علمی پاسخ‌دهنده ۱ سال و

باسابقه‌ترین آنها ۳۰ سال خدمت دانشگاهی داشته‌اند. میانگین سابقه خدمت دانشگاهی پاسخ‌گویان نیز بین ۱۲ و ۱۳ سال بوده و ۴۳ درصد آنها از ۵ تا ۱۹ سال سابقه خدمت در دانشگاه داشته‌اند. رشته تحصیلی بیشتر پاسخ‌گویان (۴۳/۷ درصد) علوم انسانی بوده و پس از آن بیشترین تا کمترین پاسخ‌گو به ترتیب متعلق به رشته‌های تحصیلی علوم پایه، فنی - مهندسی، هنر و منابع طبیعی بوده است. از نظر سطح تحصیلات، اکثریت پاسخ‌گویان (۷۵/۶ درصد) مدرک تحصیلی دکترا داشته و از لحاظ مرتبه علمی دانشگاهی بیشتر آنها (۶۵/۹ درصد) استادیار بوده‌اند. از نظر وضعیت استخدامی، بیش از نصف پاسخ‌گویان (۵۴/۱ درصد) رسمی - قطعی، بیش از ۲۰ درصد پیمانی و ۱۷ درصد هم رسمی آزمایشی بوده‌اند.

از نظر شاخص‌های مربوط به سوابق علمی - پژوهشی، داده‌های به دست آمده حاکی از وضعیتی نه چندان مطلوب بوده و می‌توان استنباط کرد که نسبت قابل توجهی از اعضای هیئت علمی پاسخ‌دهنده یا فاقد تولیدات علمی - پژوهشی و یا دچار ضعف شدیدی در این زمینه بوده‌اند به طوری که در اغلب شاخص‌ها، به جز تعداد پروژه‌های تحقیقاتی دانشگاهی و تعداد مقالات علمی پژوهشی، بیشترین پاسخ‌ها، مربوط به صفر یعنی نداشتن تولید یا فعالیت علمی مورد سؤال بوده است. در مورد تعداد پروژه‌های تحقیقاتی دانشگاهی، اکثریت یعنی ۵۸/۵ درصد از ۱ تا ۴ پروژه تحقیقاتی دانشگاهی انجام شده گزارش کرده‌اند و این در حالی است که در این مورد هم باز بیشترین فراوانی پس از آن مربوط به صفر بوده است و گذشته از ۱۰/۵ درصد بی‌پاسخ‌ها، تنها ۱۲/۵ درصد بیش از ۴ پروژه تحقیقاتی دانشگاهی انجام داده‌اند. در مورد تعداد پروژه‌های تحقیقاتی خارج از دانشگاه نیز بیش از نصف پاسخ‌گویان (۵۱/۹ درصد) هیچ پروژه‌ای انجام نداده و ۳۳/۳ درصد ۱ پروژه و بیشتر انجام داده‌اند. از لحاظ تعداد مقالات علمی - پژوهشی، کمتر از نصف پاسخ‌گویان (۴۹/۷ درصد) از ۱ تا ۴ مقاله و در مجموع حدود ۱۸ درصد بیش از ۴ مقاله داشته‌اند در حالی که بیش از یک چهارم آنها (۲۵/۲ درصد) هیچ مقاله علمی - پژوهشی نداشته‌اند. در مورد مقالات علمی - پژوهشی بین‌المللی (ISI) نیز بیش از نصف پاسخ‌گویان (۵۶/۳ درصد) هیچ مقاله‌ای نداشته‌اند و پس از آن ۱۸/۵ درصد از ۱ تا ۴ مقاله و حدود ۱۲ درصد بیش از ۴ مقاله داشته‌اند. در مورد مقالات علمی - ترویجی و علمی -

مروری نیز حدود نیمی از پاسخ‌گویان هیچ مقاله‌ای نداشته‌اند. همچنین در مورد شاخص تعداد کتاب‌های تألیفی اکثریت پاسخ‌گویان (۶۱/۵ درصد) هیچ کتابی تألیف نکرده و گذشته از حدود ۱۰ درصد بی‌پاسخ، ۲۷/۴ درصد پاسخ‌گویان از ۱ تا ۴ کتاب تألیفی داشته‌اند. از نظر تعداد کتاب‌های ترجمه‌ای نیز بیش از ۷۰ درصد پاسخ‌گویان هیچ کتابی ترجمه نکرده‌اند و گذشته از حدود ۱۲ درصد بی‌پاسخ، صرفاً ۱۷/۷ درصد از ۱ تا ۵ کتاب ترجمه نموده‌اند که از بین آنها ۱۵/۶ درصد تنها ۱ ترجمه کتاب در کارنامه علمی خود ثبت کرده‌اند.

از نظر شاخص‌های علمی مربوط به تحصیلات تکمیلی، یعنی تعداد سرپرستی یا راهنمایی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکترا نیز داده‌های به دست آمده با نوسان بودن تحصیلات تکمیلی در دانشگاه یزد به‌ویژه در مقطع دکترا هم‌خوانی دارد؛ در مورد تعداد پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد سرپرستی شده، گذشته از حدود ۱۲ درصد بی‌پاسخ، ۳۴/۱ درصد پاسخ‌گویان هیچ پایان‌نامه‌ای را سرپرستی نکرده‌اند و پس از آن ۲۶ درصد از ۱ تا ۴ پایان‌نامه، ۱۴ درصد از ۵ تا ۹ پایان‌نامه و ۱۴ درصد هم بیش از ۹ پایان‌نامه کارشناسی ارشد را سرپرستی نموده‌اند اما داده‌های مربوط به تعداد پایان‌نامه‌ها یا رساله‌های دکتری سرپرستی شده، پایین‌ترین شاخص علمی در مقایسه با شاخص‌های قبلی را نشان می‌دهد به طوری که گذشته از ۱۶/۳ درصد بی‌پاسخ، حدود ۷۸ درصد از پاسخ‌گویان هیچ رساله‌ای را سرپرستی نکرده و صرفاً حدود ۶ درصد از ۱ تا ۳ رساله را سرپرستی نموده‌اند.

در مورد تمامی شاخص‌های مربوط به وضعیت علمی - پژوهشی اعضای هیئت علمی مورد بررسی، توجه به این نکته حائز اهمیت است که اگر این احتمال را جدی بگیریم که بسیاری از بی‌پاسخ‌ها مربوط به افرادی بوده که از نظر شاخص‌های علمی - پژوهشی مورد سؤال، اثر یا کاری در کارنامه حرفه‌ای خود نداشته‌اند، آن‌گاه می‌توان شاهد رقم بالاتری از فقدان تولید علمی یا فعالیت پژوهشی در زمینه شاخص‌های مورد اشاره بود، چون بسیاری از پاسخ‌گویان تنها در برابر گزینه‌هایی که فعالیت در آن زمینه داشته‌اند، رقمی را ذکر کرده و سایر گزینه‌ها را بدون پاسخ باقی نهاده بودند که به طور تلویحی می‌توان نداشتن اثر یا فعالیت در آن زمینه را از سوی پاسخ‌گو استنباط کرد. به هر حال، خواه بخش عمده‌ای از بی‌پاسخ‌ها را در عداد فقدان فعالیت یا تولیدات علمی - پژوهشی قلمداد کنیم و خواه

همین داده‌های موجود را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌شود که نتایج به دست آمده نشان‌دهنده ضعف و کاستی قابل توجهی در زمینه فعالیت‌ها و تولیدات علمی - پژوهشی در دانشگاه یزد می‌باشد که این خود بالقوه می‌تواند آسیبی جدی به منزلت علمی و به تبع آن منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد، به ویژه احتمالاً در قیاس با سایر دانشگاه‌های کشور وارد آورد.

بیش از ۸۴ درصد از پاسخ‌گویان منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی در سطح جامعه یا شهر یزد را بالا ارزیابی کرده‌اند. همچنین حدود ۸۳ درصد از آنها این شاخص در میان همکاران و کارکنان دانشگاه را نیز بالا دانسته‌اند، در حالی که حدود ۷۷ درصد، شاخص مزبور در میان دانشجویان را بالا برآورد کرده و در نهایت کمترین ارزیابی مربوط به منزلت اجتماعی در میان مدیران دانشگاه است که ۵۵ درصد آن را بالا ارزیابی نموده‌اند که در مجموع چندان پاتولوژیک نبوده ولی نیازمند ارتقا است.

حدود ۸۴ درصد از پاسخ‌گویان منزلت علمی در میان همکاران را بالا ارزیابی کرده‌اند. همچنین حدود ۸۲ درصد از آنها این شاخص در میان دانشجویان دانشگاه یزد را نیز بالا دانسته‌اند، در حالی که حدود ۷۶ درصد، شاخص مزبور در میان اعضای هیئت علمی سایر دانشگاه‌های کشور را بالا برآورد کرده‌اند که چندان آسیب‌دیده نبوده ولی نیازمند تلاش برای پیشرفت و ارتقا است.

بیش از نیمی از اعضای هیئت علمی مورد بررسی (حدود ۵۵ درصد) در مجموع سهم عملکرد و رفتار اعضای گروه خود را بیشتر از سهم عوامل خارج از اراده و اختیارشان در منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی دانشگاه مؤثر دانسته‌اند.

نتایج آزمون فرضیات

به منظور آزمون فرضیات، با توجه به سطح سنجش متغیرها که همه فاصله‌ای بودند، از آزمون ضریب همبستگی پیرسون^۱ استفاده شده است. در آزمون فرضیه‌های ۱۲ و ۱۳ از آنجاکه سطح سنجش متغیرهای پیش‌بین (جنس و وضعیت تأهل) اسمی دو مقوله‌ای

1. Pearson Correlation

بوده، آزمون تی نمونه‌های مستقل^۱ به کار گرفته شده و در آزمون فرضیه‌های ۱۴ تا ۱۷ با توجه به اسمی چند مقوله‌ای بودن سطح سنجش متغیرهای پیش‌بین، از آزمون تحلیل واریانس یک طرفه^۲ استفاده شده است. نتایج آزمون‌های انجام شده را می‌توان در جداول شماره ۲ تا ۴ ملاحظه نمود:

جدول شماره ۲. آزمون معنی‌داری روابط متغیرهای مربوط به فرضیات ۱ تا ۱۱

ردیف	متغیرها	ضریب همبستگی	سطح معنی‌داری (۲ دامنه)
۱	احساس بی‌قدرتی	۰/۳۰۳**	۰/۰۰۱
۲	احساس بی‌معنایی	-۰/۰۸۶	۰/۳۵۶
۳	احساس انزوای ارزشی	۰/۲۹۶**	۰/۰۰۱
۴	احساس بی‌هنجاری	۰/۴۰۶**	۰/۰۰۰
۵	احساس ازخودبیگانگی	-۰/۳۵۶**	۰/۰۰۰
۶	احساس بیگانگی اجتماعی (مقیاس بیگانگی کل)	۰/۲۳۷*	۰/۰۱۱
۷	احساس رضایت از زندگی	-۰/۴۰۳**	۰/۰۰۰
۸	سابقه خدمت دانشگاهی	۰/۰۷۰	۰/۴۷۰
۹	سوابق علمی - پژوهشی اعضای هیئت علمی	-۰/۰۰۶	۰/۹۶۰
۱۰	ارزیابی منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی	۰/۶۲۳**	۰/۰۰۰

*. همبستگی در سطح اطمینان ۰/۰۵ خطا (۲ دامنه) معنی‌دار است.

** همبستگی در سطح اطمینان ۰/۰۱ خطا (۲ دامنه) معنی‌دار است.

بر اساس داده‌های جدول بالا، ملاحظه می‌شود با توجه به سطح معنی‌داری آزمون،

1. Independent-Samples T Test
2. One-Way Anova (Analysis of Variance)

فرضیات دوم، هشتم و نهم تأیید نشده و در مقابل فرضیات اول، سوم تا هفتم و دهم پذیرفته شده‌اند. بدین ترتیب می‌توان گفت که میان متغیرهای احساس بی‌معنایی، سابقه خدمت دانشگاهی و سوابق علمی - پژوهشی اعضای هیئت علمی (به عنوان متغیرهای پیش‌بین) و متغیر ارزیابی از منزلت علمی (به عنوان متغیر ملاک) رابطه معنی‌داری وجود ندارد، در حالی که بین متغیرهای احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی‌هنجاری، احساس از خود بیگانگی، احساس بیگانگی اجتماعی، احساس رضایت از زندگی و ارزیابی از منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی (به عنوان متغیرهای پیش‌بین) و متغیر ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی (به عنوان متغیر ملاک) رابطه معنی‌داری مشاهده می‌شود. با توجه به ضرایب همبستگی به دست آمده، از نظر شدت، به ترتیب متغیرهای ارزیابی از منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی، احساس بی‌هنجاری، احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی و در نهایت احساس بیگانگی اجتماعی، بیشترین تا کمترین رابطه مستقیم و مثبت را با متغیر ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی داشته‌اند. همچنین متغیرهای احساس رضایت از زندگی و احساس از خود بیگانگی رابطه معکوس با متغیر ملاک داشته‌اند.

تبیین روابط متغیرهای پیش‌بین و ملاک با استفاده از رگرسیون خطی چندمتغیره^۱

به منظور تبیین متغیر ملاک یعنی ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی توسط متغیرهای پیش‌بین مطرح در چهارچوب این بررسی که پیش از این روابط آنها به آزمون گذاشته شد، از روش تحلیلی رگرسیون خطی چندمتغیره به روش گام‌به‌گام استفاده شد و در نهایت به کمک آن تحلیل مسیر جهت تبیین متغیرهای ملاک انجام گرفت. جهت استفاده از تحلیل رگرسیون با توجه به نتایج آزمون فرضیات عمل شده و تنها متغیرها یا مقیاس‌هایی در تحلیل وارد گردیدند که بر اساس نتایج آزمون‌های انجام شده رابطه معنی‌داری میان آنها با متغیر ملاک، یعنی ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی، پذیرفته شد. بنابراین شاخص‌های احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی‌هنجاری، احساس از خود بیگانگی، احساس رضایت از زندگی، احساس بیگانگی اجتماعی (مقیاس بیگانگی کل) و مقیاس ارزیابی از منزلت اجتماعی به عنوان متغیرهای

1. Multiple Linear Regression

پیش‌بین مدنظر قرار گرفت که در ذیل نتایج آنها در قالب جدول شماره ۵ و تحلیل‌های مربوط به آن می‌آید:

جدول شماره ۳. آماره‌ها و ضرایب تحلیل رگرسیون خطی چندمتغیره به روش گام‌به‌گام در تبیین مقیاس ارزیابی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد

مرحله	متغیرهای مدل هر مرحله	ضریب بتا (β)	T	سطح معنی‌داری	ضریب همبستگی رگرسیون (R)	ضریب تعیین (R^2)	ضریب تعیین تعدیل‌شده (Adjusted R^2)	آماره F	سطح معنی‌داری آماره F
۱	مقیاس ارزیابی منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی	۰/۶۱۹	۸/۳۷۳	۰/۰۰۰	۰/۶۱۹	۰/۳۸۳	۰/۳۷۷	۷۰/۱۱۵	۰/۰۰۰
۲	مقیاس ارزیابی منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی	۰/۵۴۲	۷/۱۷۷	۰/۰۰۰	۰/۶۵۷	۰/۴۳۱	۰/۴۲۱	۴۲/۴۷۶	۰/۰۰۰
	احساس رضایت از زندگی	-۰/۲۳۳	-۳/۰۸۹	۰/۰۰۳					

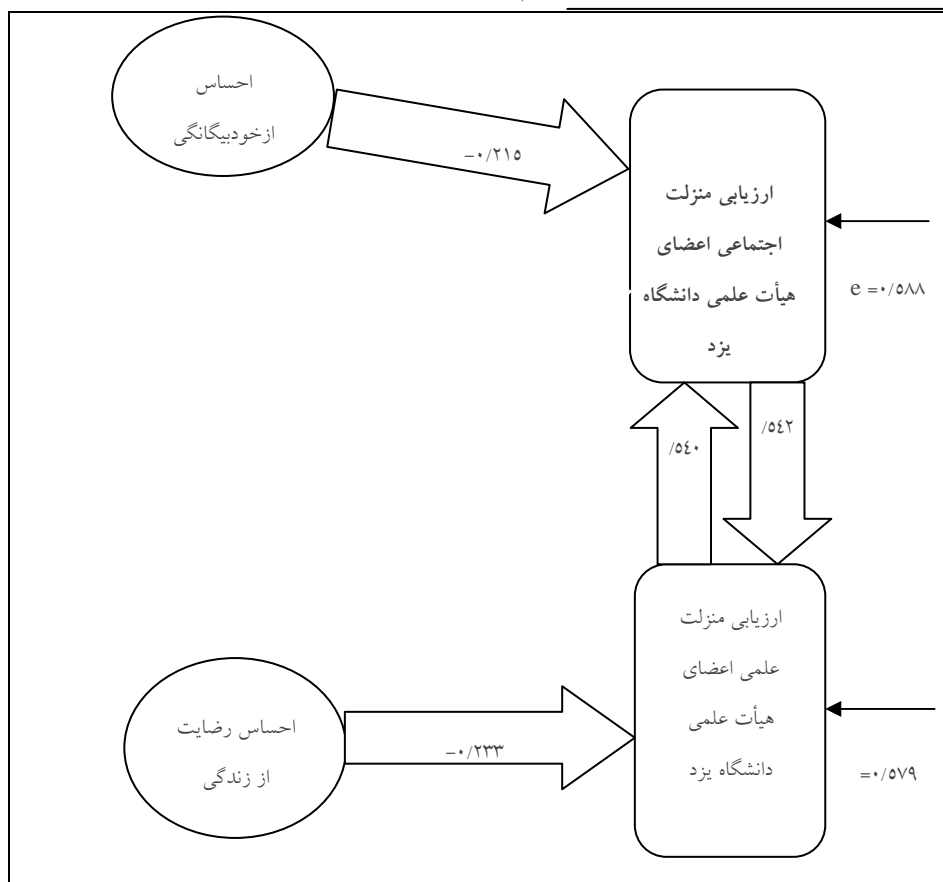
در تحلیل رگرسیون به منظور تبیین ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد، متغیرهایی که همبستگی معنی‌دار با متغیر مزبور نشان دادند، شامل شاخص‌های احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی‌هنجاری، احساس از خود بیگانگی، احساس رضایت از زندگی، میزان احساس بیگانگی اجتماعی (مقیاس بیگانگی کل) و مقیاس ارزیابی از منزلت اجتماعی، در محاسبه به روش گام‌به‌گام وارد

گردید، اما نتایج محاسبات رگرسیون به این روش نشان می‌دهد که در نهایت دو مقیاس ارزیابی منزلت اجتماعی و احساس رضایت از زندگی در دو مدل تحلیلی معنی‌دار به شرح جدول بالا باقی‌مانده و بخشی از تغییرات متغیر ملاک، یعنی ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد، را تبیین می‌کنند. همان‌طور که از داده‌های جدول شماره ۳ برمی‌آید، سطح معنی‌داری آزمون‌ها هم در مورد ۲ مدل تحلیلی به دست آمده و هم در مورد ۲ متغیر دخیل در این مدل‌ها کمتر از ۰/۰۱ بوده است که این درجه اطمینان بالای آزمون‌های انجام شده را نشان می‌دهد. چنان‌که از اطلاعات جدول بالا استنباط می‌شود، در نخستین مدل تنها مقیاس ارزیابی منزلت اجتماعی اثر تبیین‌کننده دارد، و به همین خاطر بالاترین ضریب بتای به دست آمده مربوط به این متغیر در مدل اول است که مقدار آن ۰/۶۱۹ می‌باشد اما ضریب تعیین تعدیل‌شده این مدل معادل ۰/۳۷۷ و از مدل بعدی اندکی کمتر است. در دومین مدل علاوه بر متغیر یاد شده (در این‌جا با ضریب بتای ۰/۵۴۲) متغیر احساس رضایت از زندگی نیز نقش دارد که با ضریب بتای ۰/۲۳۳- دارای اثری ضعیف‌تر بر متغیر ملاک است. همچنین ضریب تعیین تعدیل‌شده مدل دوم کمی بیش از مدل قبلی و ۰/۴۲۱ می‌باشد. روی هم‌رفته این مدل با دو متغیر بیش از مدل قبلی و به میزان ۴۲/۱ درصد نقش تبیین‌کننده دارد.

ترسیم مدل تحلیلی روابط متغیرهای پیش‌بین و ملاک با استفاده از تحلیل مسیر

با استفاده از نتایج تحلیل رگرسیون خطی چندمتغیره در تبیین ارزیابی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد و به دست آمدن ضریب تعیین و ضریب مسیر^۱ یا همان ضریب بتای مربوط به متغیرهای پیش‌بین نهایی، می‌توان تبیین متغیرهای اصلی پژوهش حاضر را در نمودار تحلیل مسیر زیر به طور خلاصه نشان داد:

1. Path Coefficient



نمودار شماره ۱. مدل تحلیل مسیر روابط متغیرهای پیش‌بین و ملاک

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج بررسی در خصوص تبیین جامعه‌شناختی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد، بر اساس بررسی ۱۰ فرضیه و آزمون روابط میان متغیرهای مورد نظر نشان می‌دهد که میان برخی از متغیرها و متغیر اصلی (ارزیابی منزلت علمی) روابط معنی‌داری است. در آزمون فرضیات ۷ فرضیه تأیید شد و ۳ فرضیه باقی‌مانده مورد تأیید قرار نگرفت. خلاصه نتایج آزمون فرضیات در مورد شاخص ارزیابی از منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد نشان دهنده آن است که متغیرهای احساس بی‌معنایی، سابقه خدمت دانشگاهی و سوابق علمی - پژوهشی با شاخص مزبور رابطه معنی‌داری ندارند، اما

متغیرهای احساس بی قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی هنجاری، احساس بیگانگی اجتماعی (مقیاس بیگانگی کل) و ارزیابی منزلت اجتماعی همبستگی مثبت با ارزیابی منزلت علمی دارند و متغیرهای احساس از خود بیگانگی و احساس رضایت از زندگی با آن همبستگی منفی یا معکوس دارند.

رابطه بین احساس بی قدرتی و منزلت علمی را شاید بتوان چنین تبیین نمود که اعضای هیئت علمی ای که احساس بی قدرتی بیشتری می کنند و در تصمیم گیری ها کمتر مشارکت دارند، بر روی فعالیت علمی خود بیشتر تأکید نموده و بنابراین احساس منزلت علمی بالاتری می نمایند. در رابطه با احساس انزوای ارزشی نیز موضوع شبیه همین امر است، یعنی آن دسته از اعضای هیئت علمی که فعالیت های اجتماعی کمتری دارند و به عبارت دیگر گوشه گیری بیشتری داشته و در انزوای ارزشی بیشتری به سر می برند هم خود را مصروف فعالیت علمی نموده و در این زمینه فعالیت بیشتری کرده و احساس منزلت علمی بیشتری نیز می نمایند.

در مورد احساس بی هنجاری شاید تبیین چنین باشد که وقتی عضو هیئت علمی در محیط خود هنجار، قاعده و ضابطه کمتری احساس می کند، چاره را این می بیند که بر توانمندی های خود متمرکز شده و فعالیت علمی بیشتری نماید و از این راه احساس منزلت علمی بیشتری به وی دست می دهد. در خصوص احساس بیگانگی اجتماعی نیز به این گونه است که وقتی عضو هیئت علمی احساس بی قدرتی، انزوای ارزشی و بی هنجاری بیشتری بنماید، یعنی احساس بیگانگی اجتماعی او بیشتر شده و تمرکز او بر فعالیت علمی افزایش می یابد و احساس وی از منزلت علمی بیشتر می شود.

همچنین در مورد رابطه احساس از خود بیگانگی و منزلت علمی می توان چنین تبیینی را مطرح نمود که هرچه عضو هیئت علمی بیشتر دچار مشکلات درونی و عدم انسجام باشد، کمتر مجال تفکر و فعالیت علمی یافته و بنابراین احساس منزلت اجتماعی کمتری می کند و بر عکس هرچه عضو هیئت علمی با خود صمیمی تر باشد و انسجام درونی بیشتری داشته باشد، احساس وجود و تعلق و هویت بیشتری می نماید و در نتیجه احساس منزلت علمی بیشتری می کند. البته ممکن است همبستگی معکوس میان احساس رضایت از زندگی و ارزیابی منزلت علمی به نظر غیر طبیعی جلوه کند، اما شاید بتوان چنین تبیینی از

موضوع را در نظر گرفت که با افزایش رضایت از زندگی معیارها و انتظارات فرد عضو هیئت علمی از منزلت علمی شایسته گروه مرجع نیز در سطحی بالاتر قرار می‌گیرد و این موجب می‌شود تا منزلت علمی درک شده از سوی آنها یعنی وضعیت موجود منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد از نظر آنها نسبتاً پایین‌تر و کمتر از میزان شایسته آن ارزیابی شود. همچنین شایان ذکر است که تنها میان متغیرهای ارزیابی منزلت علمی و ارزیابی منزلت اجتماعی، همبستگی نسبتاً قوی (با ضریب $0/623$) وجود دارد و در سایر موارد رابطه همبستگی در حدی ضعیف مشاهده شده است.

به منظور تبیین ارزیابی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد، متغیرهای دارای همبستگی معنی‌دار با آن، شامل شاخص‌های احساس بی‌قدرتی، احساس انزوای ارزشی، احساس بی‌هنجاری، احساس از خود بیگانگی، احساس رضایت از زندگی، احساس بیگانگی اجتماعی (مقیاس بیگانگی کل) و مقیاس ارزیابی منزلت اجتماعی، در محاسبه رگرسیون خطی چندگانه به روش گام‌به‌گام وارد شد اما نتایج محاسبات نشان داد که در نهایت دو متغیر *ارزیابی منزلت اجتماعی* و *بیگانگی اجتماعی (مقیاس بیگانگی کل)* در دو مدل تحلیلی معنی‌دار باقی مانده و در مدل دوم با ضریب تعیین تعدیل شده معادل $0/421$ دو متغیر مزبور روی هم رفته $42/1$ درصد متغیر ارزیابی منزلت علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه یزد را توضیح می‌دهند.

همان‌طور که در مدل تحلیل مسیر ملاحظه می‌گردد، دو متغیر ارزیابی از منزلت اجتماعی و ارزیابی از منزلت علمی، دارای تأثیرات دوجانبه تقریباً برابری هستند و این به نظر می‌رسد ناشی از نزدیک بودن این دو متغیر به لحاظ مفهومی است اما نکته قابل توجه اینک هر دو به نحوی متأثر از متغیر از خود بیگانگی هستند؛ ارزیابی از منزلت اجتماعی تحت تأثیر مستقیم و معکوس احساس از خود بیگانگی و ارزیابی از منزلت علمی تحت تأثیر غیرمستقیم و معکوس آن قرار دارد. با این همه مقدار قابل توجه ضریب عدم تعیین در این مورد ($0/579$) نشان‌دهنده آن است که عوامل ناشناخته دیگری بر منزلت علمی اعضای هیئت علمی تأثیرگذار است و از آنجا که در این پژوهش تمرکز نظری بر تأثیر از خود بیگانگی و بیگانگی اجتماعی بوده، نقش آن مورد بررسی واقع شده و تأثیر قابل توجه آن تأیید گردیده است. بنابراین به نظر می‌رسد انجام مطالعات بیشتر با رویکردهای نظری متفاوت می‌تواند مکمل یافته‌های این پژوهش باشد.

منابع و مأخذ

۱. باقریان، فاطمه (۱۳۸۳)، «منزلت اجتماعی اعضای هیئت علمی»، *نامه آموزش عالی*، دی ۱۳۸۳.
۲. تهرانیان، مجید (۱۳۵۷ الف)، «بحران کنونی دانشگاه‌ها»، *نامه پژوهشکده (بررسی‌های فرهنگ و توسعه)*، نشر پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۵۷.
۳. تهرانیان، مجید (۱۳۵۷ ب)، «آموزش عالی در ایران»، *نامه پژوهشکده (بررسی‌های فرهنگ و توسعه)*، نشر پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۵۷.
۴. *دانشگاه، جامعه و فرهنگ: گزارش شورای فرهنگی و اجتماعی (۱۳۸۲)*، به کوشش: غلامرضا ذاکر صالحی، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، معاونت فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
۵. داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۶)، *درباره علم*، تهران: انتشارات هرمس، چاپ اول (ویراست دوم).
۶. ریترز، جورج (۱۳۸۲)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، مترجم: محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ هفتم.
۷. صالحی، صادق و ابراهیمی، قربانعلی (۱۳۷۸)، «بررسی عوامل مؤثر بر فعالیت پژوهشی اعضای هیئت علمی»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸.
۸. صدری افشار، غلامحسین (بی تا)، *سرگذشت سازمان‌ها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران*، تهران: وزارت علوم و آموزش عالی (قبل از انقلاب اسلامی)، چاپ اول.
۹. فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۸۷)، «انسان آکادمیک»، *پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگ‌شناسی (یادداشت‌های یک مردم‌نگار)*: <http://www.farhangshenasi.com/persian/node/690>
۱۰. قانع‌راد، محمدمامین و قاضی‌پور، فریده (۱۳۸۱)، «عوامل هنجاری و سازمانی مؤثر بر میزان بهره‌وری اعضای هیئت علمی»، *نامه پژوهش فرهنگی*، سال هفتم، دوره جدید، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱.
۱۱. قانع‌راد، محمدمامین (۱۳۸۱)، «شیوه جدید تولید دانش: ایدئولوژی و واقعیت»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱.
۱۲. کوزر، لوئیس و روزنبرگ، برنارد (۱۳۷۸)، *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی*، مترجم: فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی، چاپ اول.
۱۳. محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴)، *تاریخ مؤسسات تملّنی جدید در ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
۱۴. محسنی تبری، علیرضا (۱۳۸۱)، «آسیب‌شناسی بیگانگی اجتماعی - فرهنگی؛ بررسی انزوای ارزشی در دانشگاه‌های دولتی تهران»، *فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی*، شماره ۲۶.
۱۵. معین، مصطفی (۱۳۸۳)، *چه حاصل؟! دانشگاه، فرهنگ و توسعه از دیدگاه دکتر مصطفی معین*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۶. منصوری، رضا (۱۳۸۰)، *ایران ۱۴۲۷: عزم ملی برای توسعه علمی و فرهنگی*، تهران: طرح نو، چاپ سوم.

۱۷. میلر، دلبرت (۱۳۸۰)، *راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی*، مترجم: هوشنگ ناییبی، تهران: نشر نی، چاپ اول.

18. Bourdieu, Pierre (1990), *Homo academicus*, Translated by Peter Collier, Stanford, California: Stanford University Press, second published.

19. Checkoway, Barry (2008), "Involving Urban Planning, Social Work, and Public Health Faculty Members in the Civic Renewal of the Research University", Association of Collegiate Schools of Planning, *Journal of Planning Education and Research*, No. 27, pp. 507-511.

20. Clark, Burton R., (1987), *The Academic Life; Small Worlds, Different Worlds, A Carnegie Foundation Special Report*, Princeton: Princeton University Press, first published.

21. Delanty, Gerard (1998), "The Idea of University in the Global Era: from knowledge as an End to the End of knowledge?", *Social Epistemology: A Journal of Knowledge, Culture and Policy*, 12 (1), pp. 3-25.

22. Delanty, Gerard (2001), *Challenging knowledge: The University in the knowledge Society*, Buckingham: Open University Press.

23. Delanty, Gerard (2002), "The University and Modernity: A History of the Present", in: K. Robins and F. Webster (eds) *The Virtual University? Information, Markets and Management*, Oxford: Oxford University Press.

24. Diener, E; Emmons, Robert A; Larsen, Randy J & Griffin, Sharon (1985), "The Satisfaction With Life Scale", *Journal of Personality Assessment*, 49 (1), pp. 71-75.

25. Fox, M. F (1992), "Research, Teaching and Productivity", *Sociology of Education*, Vol. 65.

26. Greenwood, Davydd and Levin, Morten (2001), "Re-Organizing Universities and 'Knowing How': University Restructuring and Knowledge Creation for the 21st Century". Sage, *Organization*, Vol. 8 (2), pp. 433-440.

27. Long, S (1978), "Productivity and academic position in the scientific career", *American Sociological Review*, Vol. 43.

28. Pratt. M & others (1992), "Developing a Research Culture in a university faculty", *Journal of Higher Education Policy and Management* Vol. 21, No. 1, University of Waikato, New Zealand.

29. Samimi, Abdol Hossein & others (1978), *Systems of higher education: Iran*, New York: ICED Publications, Interbook.